

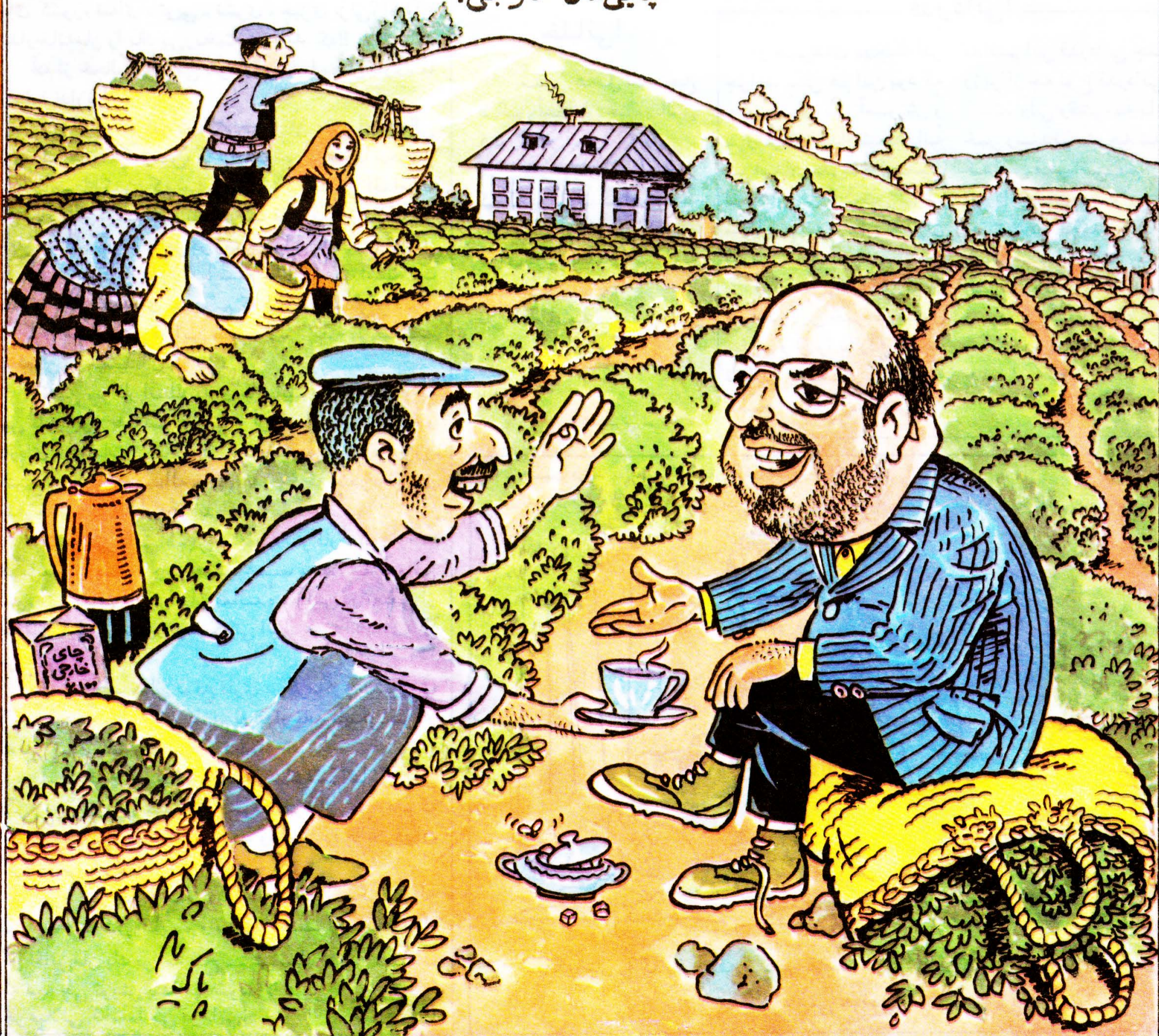
گلستا

* سیاسی - اجتماعی - انتقادی و... گل آقایی! * تک شماره ۱۵۰ ریال

شماره نهم - سال اول
سه شنبه ۲۷ آذر ۱۳۶۹

«واردات چای آزاد اعلام شد.»

وزیر کشاورزی- از وضع تان راضی هستید؟
کشاورز- چرا نباشیم، از صدقه سر شما برنج مان
خارجی، گوشت مان خارجی، گندم مان خارجی،
چایی مان خارجی!



سرمقاله

حرف حساب

تشر!!

در اوضاع و احوالی که خوانندگان عزیز منتظرند تا «گل آقا» هر هفته یکبار با نوشتن يك سر مقاله، جمیع مشکلات و معضلات داخلی و خارجی را تجزیه و تحلیل و حلّی و حلّ و فصل و رتق و فتق کند (کاری که بلا تشبیه بعضی از برادران در بعضی از نطق‌ها و خطابه‌ها می‌کنند) و در شرایطی که خودمان هم به قول بعضی از برادران وزارتخارجهای «بتانسیل لازم!» برای این کار را در خودمان مشاهده می‌نماییم، این «شاغلام»، با سوءاستفاده از مقام ویژه‌ای که نزد ما دارد و با بهره‌گیری از نیاز ویژه‌ای که ما به ایشان داریم، یقمان را محکم چسبیده که:

- برادر گل آقا! شما نمی‌خواهی به این مسئولان جای کشور، تنه‌ای - تویی - تشری - چیزی بزنی؟ اوضاع آبدارخانه‌مان را پاک بی‌ریخت کرده‌اند که!! آدم از خجالت، آب می‌شود وقتی شما مهمان داری، ما دیشلمه نداریم!

می‌گویم: برادر شاغلام! قربان آن عقل حضرت‌تعالی بروم که عین کره زمین، گرد است... آن هم با مختصر اعوجاجی! اکنون که چشم جهانی در انتظار اقدامات گل آقایی‌مان است تا به يك ضربت قلم، گره از مشکلات جهان بگشاییم و یا لااقل در زمینه مسائل منطقه‌ای که اقل آن دعوای برادر صدام (!) با شیخ سابق کویت است، يك مطالب تکان دهنده‌ای بنویسیم که صاف، بچسبید به دیوار تاریخ! جنابعالی در این هیر و ویر، یقه بی‌صاحب مانده‌مان را چسبیده‌ای که چی؟

یعنی سرکار انتظار داری ما بیاییم دعوای مطروحه بین تلویزیون با پلیس قضایی و آل طعمه و قوه قضائیه و پاره‌ای مکاتبات تاریخی فیما بین بعضی ارگان‌ها را ول کنیم، پردازیم به مسأله چایی که چی؟ که حضرت‌تعالی در آبدارخانه، «مسأله‌دار» گردیده‌ای؟

هیچ می‌دانی همین حالا که سرکار عالی، وقت عزیزمان را بیخود و بی‌جهت، غصب و تصرف عدوانی نموده‌ای، بعضی از برادران نماینده مجلس در بعضی از نطق‌های قبل از دستور، چه بیاناتی ایراد می‌فرمایند؟ هان؟ می‌دانی؟

یعنی حضرت‌تعالی توقع داری در گرماگرم بحث روی لایحه بودجه سال ۷۰ پردازیم به آبدارخانه مافنگی سرکار که چی شده؟ سمارت سرد گردیده؟

آخر، عزیزم - جانم - عمرم - شاغلام! ما اگر اهل تشر زدن بودیم، اولینش را به خود حضرت‌تعالی می‌زدیم که اوقات‌مان را الکی تلخ نموده، وقتمان را با حرف‌های کتره‌ای می‌گیری!

برو پدر جان! خدا روزی‌ات را جای دیگر حواله کند... ما گل آقاییم و برای استمرار و تداوم راه گل آقایی‌مان يك برنامه پنج - شش ساله تدوین نموده‌ایم که همه چی تویش پیدا می‌شود، الا همین خزعبلاتی که شما می‌فرمایید!

نقاش

پسر: باباجان، می‌بینی شهردار چه فواره‌های قشنگی توی میدانها درست کرده؟

پدر: آره باباجان، می‌بینم. یادش بخیر آن قدیمها يك شهردار داشتیم که به «شهردار فواره‌ای» مشهور بود، او هم فواره‌های قشنگی درست می‌کرد.

پسر: پس شهردار خوب، باید فقط فواره درست کند؟

پدر: نخیر... باید «رنگ» هم بکند!

«طلبکار»

خلبانی

مدیر عامل مجتمع عالی آموزش خلبانی کشوری در تبریز:

«مردم باید همان طور که به دریافت گواهینامه رانندگی اقدام می‌کنند، برای دریافت گواهینامه خلبانی و پرواز با هواپیما نیز اقدام نمایند!

آسمان: وای دَم یاندی!!

«همشهری تبریزی»

سؤال و جواب!

ای صاحب مجله، گل آقای مهربان صاحب نشان و نام، به ملك سخنوری دارم سؤالی از تو، که این وضع منطقه يك جنگ واقعی است، و یا جنگ زرگری؟

بشنیده‌ایم، ما سخن بوش و میتران گفتار گورباچوفی و هم نطق تاجری! آیا کویت دارد از این، چشم دایگی؟ یا طالب است زان دگری مهر مادری برگو که چیست اصل قضیه، در این میان پاسخ بده به بنده و بنمای داوری

«دکتر برهان‌الدین میرمنصوری»

گل آقا:

اصل قضیه، بر سر نفت است، و السلام باقی تمام یباده و حرف دری وری!

قدردانی!

از خبرهای بهجت اثر جراید یکی هم این بود که جناب وزیر آموزش و پرورش از اقدام شجاعانه سرایدار مدرسه «سمیه لردگان» در گشتن گرگ مهاجم به دانش آموزان قدردانی کرده است. ناگفته نماند که ما از خواندن این خبر خوشحال شدیم و آن را با ولع هرچه تمام‌تر تا به آخر، کلمه به کلمه از نظر گذرانیدیم تا

سیدنا

۱ - «بیست درصد به حقوق کارمندان دولت اضافه خواهد شد».

۲ - «با افزایش حرکت وضعی زمین، طول روز به میزان شصت میلیارد ثانیه کاهش یافته است».



- حقوقتان را که ما اضافه کردیم، ساعت کارتان را هم که طبیعت کم کرد... دیگر چه می‌خواهید؟

«قضات اجازه ندارند پرونده ای را بیش از حد متعارف نگهدارند.»



- این پرونده ها «بیش از حد متعارف» روی میز موند، بیرمش بایگانی؟! -



شوخی با همکاران

اطلاعات - وزیر نیرو در مشهد اعلام کرد: عملیات احداث هفت سد بزرگ در کشور بزودی آغاز می شود.
گل آقا - می ترسم هفتاد تا سد دیگر بسازند، باز ما زیر نور شمع، جلسه هیئت تحریریه را تشکیل بدهیم!
رسالت - پایگاه زیرزمینی صدام در عمق چهل متری قصر وی بنا شده و دو کیلومتر مربع وسعت دارد.
مش رجب - باز هم می گویند صدام در عراق «پایگاه!» ندارد!

جمهوری اسلامی - افراد فقیر و کم بضاعت فرزندان بیشتری به دنیا می آورند.

غضنفر - هر که طفلش بیش، فقرش بیشتر!
جمهوری اسلامی - گورباچف گفت: باید يك

اخطار جدی به صدام داده شود.
غضنفر - پس معلوم شد اخطارهایی که تا حالا داده شده، همش شوخی بوده!
رسالت - بودجه سازمان صدا و سیما کاهش پیدا کرد.

مش رجب - اگر موجب کاهش برنامه های تکراری اش بشود که کار بدی نیست!

اطلاعات - عراق که سلاح های میکربی و شیمیایی در اختیار دارد، بزودی به سلاح هسته ای هم دست می یابد.
گل آقا - گل بود به سبزه نیز دارد آراسته می گردد!
جمهوری اسلامی - همسر بوش گفت: «سگ من بیشتر از من از بحران منطقه آگاه است.»

مش رجب - ضرب المثلش را هم داریم که «سگش به از خودش است!»

دنیای ورزش - فوتبال تهران گرمای لازم را ندارد.
گل آقا - تازه شده عین منزل ما!

کیهان - خوب است ستادی برای پیگیری وعده هایی که مسئولان مملکت به مردم می دهند تشکیل شود.

مش رجب - و بعدش هم خوب است يك ستاد دیگر تشکیل شود برای پیگیری عملکرد همین ستاد!

جمهوری اسلامی - ۱۴ هزار پزشک طی پنج سال آینده جذب مراکز درمانی کشور خواهند شد.

غضنفر - پس تا پنج سال دیگر مشکل «رشد جمعیت» حل خواهد شد!

جمهوری اسلامی - عده ای از پسران جوان موی سر خود را بیشتر از یال اسب بلند می کنند.

گل آقا - اسب حیوان نجیبی است!

اطلاعات - دماوند چوب همجواری با تهران را می خورد.
مش رجب - تهران هم چوب سیب زمینی گران دماوند را!

«کل توپی» + «سایر بچه ها»

حلوا ارده؟!؟

هر که در دنیای فانی پول باد آورده دارد
باغ دارد، بنز دارد، کاخ دارد، برده دارد!
کلبه پنجاه میلیونی او بالای شمران
از حریر و اطلس و دیبا و مخمل پرده دارد
می خورد هر صبح همراه عسل شیر فراوان
تخم مرغ نیم پندش نیز چندین زرده دارد
تا که نتواند ز دیوارش رود دزدی به بالا
از چدن دور حیاط خانه خود نرده دارد
«لیس للانسان الاماسعی» می گوید اما
خویش اموال فراوان سعی ها ناکرده دارد!
بره بریان بود هر شب فراز سفره او
«شاطر» بیچاره نان منهای حلوا ارده دارد!!
«شاطر حسین»

مدارج ترقی!

پدري را پرسیدند:
فرزندت مدارج ترقی را چگونه طی می کند؟
گفت: با درس خواندن
در مدرسه غیرانتفاعی! و
ادامه تحصیل در دانشگاه
آزاد!

«حکیم باشی»

طنز ورزشی!

گفته می شود که
«علیرضا سلیمانی»
کشتی گیر «۱۳ کیلویی»،
هموزن خود «رضا
سوخته سیرایی» را به تشک
فراخوانده و اعلام کرده
است که اگر سوخته سیرایی
با او کشتی بگیرد،
پانصد هزار تومان به او
خواهد داد. ما به صدق و
کذب این موضوع، کاری
نداریم ولی اگر این مسابقه
انجام شود، در این عالم
بی گوشتی، گوشت ندیده ها
دویست و شصت کیلو
گوشت مخلوط را تماشا
خواهند کرد که قیمت تمام
شده آن پانصد هزار تومان
است!

«تو دل برو»

«با موافقت شهرداری، صاحب يك فنای با اهدای اتومبیل بنز
به شهرداری، جواز کسب گرفت.» - کیهان



آی آقایان!!



شعر نو

آی، آقایان که در کار تماشا کنید!
یک نفر دارد سرش را می زند محکم به دیوار اتاقش
بسکه خوشحال است!
یک نفر دارد به روی بام خانه، می کشد فریاد
از شادی!

□ □ □

آی ... خانمها!

یک نفر دارد در اینجا می درد

چون هندوانه

سینه اش را از خوشی

با شرط چاقو! مفت!

وای ددم! انگار صاحبخانه دارد می رسد از راه!

آی، آقایان که روز و شب به فکر مردمان هستید!

وعده هاتان را شنیدم من!

و ... چشیدم لذت شعر سپید

وام مسکن را!

ای وزارتخانه مسکن!؟

پس شما ما را گرفتستید!

□ □ □

آی آقایان و خانمها!

در همان وقتی که در فکرید،

در همان وقتی که می دانم نمی دانید

(یا که اصلاً من نمی دانم که می دانید!)

«در چه هنگامی بگویم من»

«یک نفر دارد که دست و پای دائم می زند»

در توی ویلایش!

او نمی داند «کرایه خانه» دردش چیست!

و ریالی از حقوقش را برای آن ندادست!

□ □ □

آی، آقایان که پشت میز در کار تماشا کنید!

یک نفر دارد پس انداز و حقوق کارمندی را

می گذارد در کف موجر

و حدود شانزده ماه دگر

بعد از گذشت

شصت و شش سالی پس از امروز!

می تواند در میان خانه های سازمانی خفت؟

آنقدر ارزان که یعنی مفت؟

□ □ □

آی ... آقایان!

من عیال نازنینم خانه بابای خود مانده است!

و پدرزن، بنده را از خانه اش رانده است!

چون نشد پیدا برامان سربناهی کوچک و ارزان

در همه تهران.

پس بفرما.

«در کجای این شب تیره بیاویزم قبای زنده خود را»

ای وزیر مسکن ایران!
ن.شلم

وضع دنیا!

از ما می پرسند: چی شد که وضع دنیا «درهم برهم» شد و مسبب اولیه آن، کی بود؟

عرض ... حضورتان: اولین بار که وضع دنیا، درهم برهم شد، باعث و بانیش میوه فروشها بودند که «درهم» را بوجود آوردند!

بعد از آنها، خریداران بودند که عوض اعتراض، چشم «برهم» نهادند و چیزی نگفتند در نتیجه، این وضع درهم و برهم دنیا بوجود آمد که خودتان دارید می بینید! پس اینکه می گویند «ابر قدرتها» در این کار دخالت داشته اند، کذب محض است!

«گل مولا»

نکته

علت اینکه وزارت صنایع را به دو بخش سبک و سنگین تقسیم کرده اند این است که دیگر کسی نیاید عملکرد این وزارت را سبک و سنگین کند.

«ترازو»

گفتگوی خانگی!

زن حسن آقا همینطور پشت هم سرش داد می کشید که:

«... ساده! خوش خیال! پخمه! می گفتی نبض اجتماع دست من است. پیش بینی هایم رد خور ندارد. من بالاخره توی این اجتماع یک کاره ای می شوم. می دانم چی باید پوشید و با کی باید رفت و آمد کرد. چی باید گفت و چی باید شنید. سمت را عوض کردی. گفتی دیگر بیژن صدایم نکنید. هر چی دوست و رفیق ریش و سبیل تراشیده داشتی، رفت و آمد با آنها را قطع کردی. حالا همه آنها دستشان به دم گاو بند شده. خانه و زندگی ما را به هم ریختی. صد دفعه رفتی توی انباری و هرچی داشتیم و نداشتیم سپردی دست سپور محله و گفتی اینجا دردرس درست می کنند. نوارهای موسیقی را انداختی توی سطل آشغال حالا آنها را دهلا بهنا از نوار فروشی کنار خیابان می خری! دستکش های بوکس پسره را با چه سرزنشی از دستش در آوردی و سر به نیست کردی. تخته نرد را شکستی و چرا؟ چون پشتش صفحه شطرنج بود. مرد حسابی! این بود آنهمه ادعائی که داشتی؟ گفتی من شعور سیاسی دارم، چیز سرم می شود! حیف از آن روسری های کوچک گلدارم که قاب دستمال شد! حالا هرکدامش را توی بوتیک های بازار صفویه چند هزار تومن می فروشند. روسری من هیچی. کراواتهای خودت را هم به ثمن بخش فروختی! حالا پس فردا که بدون کراوات توی اداره راهت ندادند، مجبوری که همانها را ده برابر قیمت بخری. خوب شد... دلم خنک شد...!»

□ □ □

می پرسید حسن آقا در جواب چه می گفت؟ بله! هیچی... تمام این سرکوفتها و زخم زبانها را می شنید و جیکش در نمی آمد!

«وجه القلم»

«دبیرکل سازمان ملل برای متقاعد کردن صدام جهت خروج از کویت راهی بغداد می شود.» - ابرار



دکوتیار - از خر شیطان بیا پایین!

صدام - برو بابا ... خود شیطان بزرگ گفته سوار شو، حالا تو میگی بیا پایین!؟



اشعار الاخبار از گوشه و کنار بطور اختصار

«شورای آلودگی شهر تهران تشکیل می شود.» - ابرار

شود شورا بپا از بهر دوده
که تا آلودگی گردد ز دوده
بگو آلودگی انسان شد از حد
که عالم را به ما تیره نموده!

«کیفیت محصولات کارخانه‌های بزرگ تولید کننده کفش روز
به روز بدتر می شود.» - جمهوری اسلامی
بتر از روز پیشین می شود کفش
نکرده پا، شود وارفته و بخش
بباید نعل کردن پای خود را
دوان آنگه شدن با سرعت رخس!

«برای جماعت حقوق بگیر، نرخ اجاره سنگین ترین هزینه
است.» - اطلاعات
چوبگرفتم حقوقم از اداره
بکردم بهر خرجش استخاره
ندا آمد که ای مقروضی مفلس
بود این که فقط پول اجاره!

«بعضی از مرغ فروشها به ازای هر نفر بابت مرغ کوپنی،
بیست تومان اضافه از مشتری می گیرند.» - کیهان
سخن گویم نه از روی گزافه
شدم از مرغ و از تخمش کلافه
فروشنده ز من خواهد به صد اخم
علاوه بر کوپن، پول اضافه!

«کار به جایی رسیده است که حتی وزیر بازرگانی هم از
تشریفات زائد اداری می نالد.» - سنبله
رسیده کار ما اکنون به جایی
که می نالد وزیر از نارضائی
خداوندا خودت رحمی بفرما
که نبود غیر تو مشکل گشائی!

«شهروندان کرج همچنان گرفتار کمبود گاز مایع
هستند.» - رسالت
دهانم از تعجب باز باشد
کرج هم مثل ما کم گاز باشد
در آنجا نیز سهم مردم از گاز
فقط عور و ادا و ناز باشد!

«اندک»

جدول زمان بندی

جدول توزیع خودرو:

رمز جدول: هر
کسی طاووس
خواهد، جور
هندستان کشد!

طراح: وزارت
صنایع

حل کننده: صبر
جمیل (۱۹۵ ساله!)

جدول قطع برق:

رمز جدول: خانه
درویش را شمعی به از
مهتاب نیست!

طراح: وزارت نیرو
حل کننده: چراغ موشی

جدول کوپن کالاهای
اساسی:

رمز جدول: بزرگ نمیر
بهار میاد!

طراح: وزارت دارایی
حل کننده: سماق (برای
مکیدن!)

جدول کنار خیابان:

رمز جدول: نسیم خلد
می وزد مگر زجویارها!

طراح: شهرداری
حل کننده: با عرض
معذرت این یکی، حل
کننده ندارد!

«ترازو»

تبلیغات!

«خمیر دندان فریر همان «فورمول-ام» بلنداکس
است.»

خمیر دندان کیش همان بلنداکس آنتی بلاک است.
خمیر دندان کام همان «بلنددی» بلند اکس است.
شرکت «گل پسند» نیز همان شرکت «بلند اکس
سابق است»

«از يك آگهی تجارتي»

- دلارهایی هم که بابت تولید آنها از مملکت خارج
می شود همان «ریال» است که به قصد اعتلای صنایع
داخلی، از جیب آدمهای خوش خیال فعلی به جیب صاحبان
شرکت بلنداکس سابق! می رود.

«آهای... «قلی»!

اینکه شد تبلیغ بلنداکس؟! به «شاغلام» گفتیم متن فوق را
«تبلیغات» محسوب کرده، پولش را سر برج از مواجبت کسر
بگذار!»

اتوبوس

از خیابان هر اتوبوسی که می آید پر است
این هیولاگر چه کم کار است اما پر خوراست
صبح از بهر خرید نان سوارش می شوی
عصر برمی گردی و بینی که نانت آجرست

از مسافر چون صفی تشکیل شد در ایستگاه
طول آن صف از قنات آباد تا سیلاخور است
پای در ماشین نهادن کار هر بی بنیه نیست

بلکه مخصوص گروهی قلیچماق و قلدر است
در سواری گر ندارد باک از مشت و لگد
یا بود کاراته باز آن پهلوان یا بوکسور است

ورنه هر فرد ضعیفی وقت بیرون آمدن
در بدر چون من به دنبال دوا و دکتر است
دوره ماشین سواری طی شد و در عصر ما
دور دور قاطر و اسب و الاغ و اشتر است

«هوایماهای ارتشی به حمل و نقل مسافران عادی می پردازند.»



«مسافران... آماده... بار... فنگ!!»

پیروان ماکیاول



اگر آثار ماکیاول را نخوانده باشید، بیگمان نام او را بارها شنیده‌اید. سیاست ماکیاولی معروف است. او در کتاب مشهور خود که تحت عنوان «شهریار» ترجمه شده، به پادشاهان توصیه کرده که برای رسیدن به هدف از توسل به هیچ وسیله‌ای، حتی دروغ، ریا، پیمان شکنی، نیرنگ، فریبکاری و ستمگری خودداری نکنند. «هنری توماس» که ماکیاول را «مرید شیطان» خوانده، اصول عقاید او یا احکام عشره او را که اندرزهای دهگانه وی با شاهان و شاهزادگان و فرمانروایان شمرده می‌شود، چنین خلاصه

پادشاهانی که جبار و سیه‌دل بوده‌اند
لنگه چنگیز و آتیلا و هرقل بوده‌اند
در فضای سینه مخلوق چون سل بوده‌اند
وز برای معده مردم چو رودل بوده‌اند
طبعشان بسیار پست و عهدشان بسیار سست
دعوی ایشان درستی، کار ایشان نادرست
در فریب استاد شیطان، در بدی چالاک و چست
در دغلبازی چنان ماهر که گوئی از نخست

در دبستان دغلبازی محصل بوده‌اند
جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند
سخت‌گیر و سفله‌پرور بوده‌اند و جور کیش
ظلمشان کرد دست دلها ریش و خاطرها پریش
لیک با شیپور تبلیغات، از اندازه بیش
داستان‌های دروغین گفته‌اند از عدل خویش
تا عوام الناس پندارد که عادل بوده‌اند
جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند
با زبان چرب و نرم اندر مقام سروری،
از برای مردمی از دانش و بینش بری
جسته‌اند از فوت و فن ماست مالی یآوری
عجز خود را کرده‌اند انکار با هوچی‌گری
هر کجا درمانده از حل مسائل بوده‌اند
جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند
جیب خود را بسته و کیف کسان را کرده باز
با قوانینی به ظاهر سودمند و چاره‌ساز
دست غارت کرده‌سوی کیسه مردم دراز
ظاهرأ هم‌رنگ مردان کریم و بی‌نیاز
باطناً همسنگ، با یک مشت سائل بوده‌اند
جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند

می‌کند: فقط در پی منافع و علایق خویش باش. بدی کن ولی چنان بنماید که قصد نیکی داری، طماع باش و در جمع مال بکوش، تا فرصت می‌یابی در پی فریب و نیرنگ باش، دشمنان را از میان بردار و در صورت لزوم به دوستان هم رحم مکن، در رفتار با مردم زورگوئی را بر نرمش برتری ده، در باب هیچ چیز غیر از جنگ میندیش...

هر قدر می‌توانی غارت کن و زبان آنکه سر به شکایت برمی‌دارد ببند. اما در هر حال بکوش که آزادیخواه جلوه کنی. هیچ احتیاجی ندارد که با دلائل ظاهرأ معقولی نقض عهد را پرده پوشی کنی. دنیا همیشه آمادگی دارد که فریب بخورد. بهتر آن است که مردم از تو بیمناک باشند نه دوستدار تو...

(خلاصه از کتاب «ماجراهای جاودان در فلسفه»
فصل «ماکیاول و مرید شیطان» ص ۱۶۷ تا ۱۷۲)

من در حدود بیست سال پیش، کتاب «شهریار» ماکیاول را که «محمود محمود» ترجمه کرده بود، خواندم و به هوس افتادم که خلاصه‌ای از مطالب آن را به شعر در آورم و اشعار ذیل را ساختم. البته در آن روزگار هیچ مجله‌ای جرئت چاپ آن را نداشت، ولی امروز فکر نمی‌کنم که انتشارش مانعی داشته باشد.



کرده‌اند از بهر ملت نطق‌های دلپذیر
گفته‌اند از شوق نصرت شیر باید گشت، شیر
بهر مروارید باید دل به دریازد دلیر
غرق دریا کرده‌اند افراد را در این مسیر

گرچه خود ایمین زهر آفت به ساحل بوده‌اند
جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند

در بیابانی چنان دوزخ زسوز آفتاب
چونکه عاجز بوده‌اند از جهد در تحصیل آب
تشنگان را برده‌اند از هر طرف سوی سراب
اهل استبداد، در گفتار همچون شهد ناب

لیک در کردار، چون زهر هلاهل بوده‌اند
جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند

توجه به روستا!

«باید با فراهم آوردن امکانات رفاهی و درمانی و تفریحی و آموزشی، روستائیان را در روستاهایشان نگاه داشت و از مهاجرت آنان به شهرها جلوگیری کنیم»
یکی از مسئولان

- حالا نمیشود با اعلام کوپن دوبله قند و شکر روستایی این کار را بکنید؟! «شلوک»

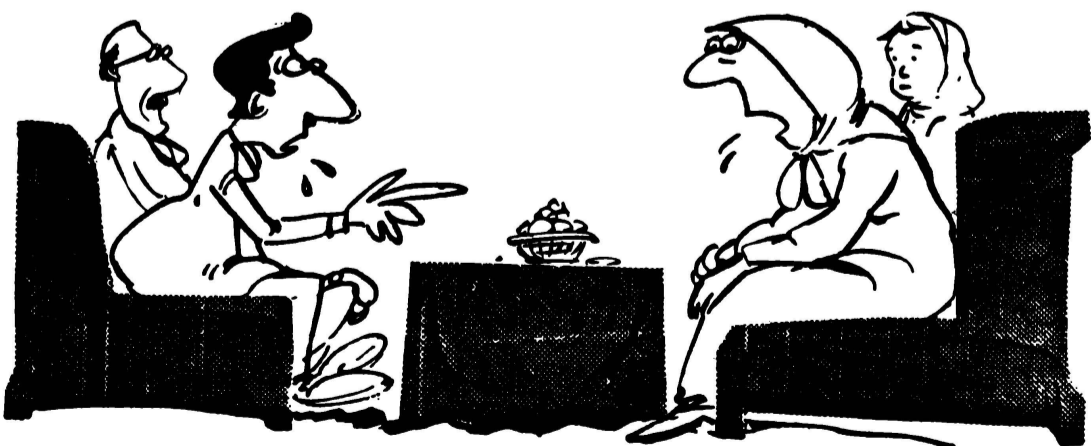
کتاب گرانقیمت!

پدر: می‌گویند در شهر «آمریتسار» هندوستان ساختمان بزرگی وجود دارد که در آن فقط یک جلد کتاب نگهداری می‌شود. جلد این کتاب با طلا تزیین شده و خیلی گرانبهاست!

فرزند: باباجون...! در مدرسه ما هم فقط یک جلد «کتاب علوم» وجود دارد! خانم معلم ما می‌گوید که در آموزش و پرورش منطقه ما از این کتاب، فقط همین یک جلد است. جلد این کتاب راهم طلا می‌گیرند!

پدر: نه باباجون...! ما اگر اینقدر طلا داشتیم، مجسمه مسئولان کتابهای درسی را طلا می‌گرفتیم! «تودل برو»

«یک حقوق‌بگیر اگر هیچ خرج نکند، تازه بس از چهل سال می‌تواند یک خانه معمولی در یکی از نقاط جنوب شهر بخرد.» - جرابید



مادر عروس - خوب، به سلامتی... بعد از عقد کی می‌خواهید عروسی کنید؟!
داماد - ایشالا به امید خدا، چهل سال دیگه!!

«عراق برای راضی نگه داشتن نیروهای نظامی خود سعی دارد آنها را از اثرات تحریم های اقتصادی دور نگه دارد و آنان را از نظر غذایی و رفاهی مورد توجه فراوان قرار دهد.» - جمهوری اسلامی



دختر گل آقا...



متلک های نیشدار، از بچه های ریشدار!...

ستون دیوانگان!

«پاک شیر» ضمن نگاه کردن به آخرین شماره مجله «گل آقا» گفت:

- بهتر است يك ستون هم مخصوص دیوانگان داشته باشیم.

«کنیز حاجی باقر» گفت: پس يك دیوانه هم لازم داریم که این ستون را سرپرستی کند و آن را بچرخاند. «کل توبی» گفت: می دهیمش به خودت!

سیر منطقی مطالب در گل آقا!

«خیلار چمبر» به «شاگرد تنبل» گفت: من مقدار زیادی مطلب دادم به تو، چرا هیچی از آنها چاپ نشده؟! «شاگرد تنبل» جواب داد: درست است. شما مطالبت را رد کردی به من. من هم آنها را رد کردم به «گل آقا»، «گل آقا» هم...
شاغلام ادامه داد: ... رد کرد به سبد!

ختم جلسه!

«غضنفر» ختم جلسه را اعلام کرد، ولی «لبو تنوری» همچنان مشغول خوردن میوه بود.
«تو دل برو» به او گفت: جلسه تمام شده.
«لبو تنوری» جواب داد: ولی میوه که تمام نشده!

مرغ بوتیمار!

قضیه مرغ بوتیمار را لابد شنیده اید. همان مرغی که لب دریا گریه می کند و می ترسد که روزی آب دریا تمام شود!

حالا قضیه خودمان است... ماهها دنبال يك کپسول گاز می گردیم و به دست نمی آوریم در صورتی که به نوشته روزنامه ها بزرگترین منبع اش را با ۵۷ هزار میلیارد مترمکعب، زیر پای خودمان داریم!

«دم بریده»

پیشرفت!

«کشورهای حوزه خلیج چه دیده اید؟ بلکه وزارت فارس به ایران فرآورده های نفتی نفت در آینده نزدیک از قطر می فروشند» - روزنامه کیهان. و شارجه، بیت نفت هم وارد - پیشرفت اقتصادی را کرد!
«سیرغ»

نباید گفت!

به اهل «شر» به زمانه بشر نباید گفت
بشر، به آنکه بود اهل شر، نباید گفت
به پا و دست، کسی آدمی نمی گردد
به هر چه رنگ طلا داشت، زر نباید گفت
به نزد هر بشری درد دل نباید کرد
سخن بغیر، در این رهگذر نباید گفت
هر آنکه او به غلط داشت ادعای هنر
بر او هر آینه اهل هنر، نباید گفت
به زیردست بزن حرف خود به آرامی
که حرف خویش به توپ و تشر نباید گفت
بجز طریق محبت رهی نباید رفت
بجز کلام محبت دگر نباید گفت
چو شیر، گرچه هماره به بیشه دارد جای
ولی به زوبه شل، شیر نر، نباید گفت

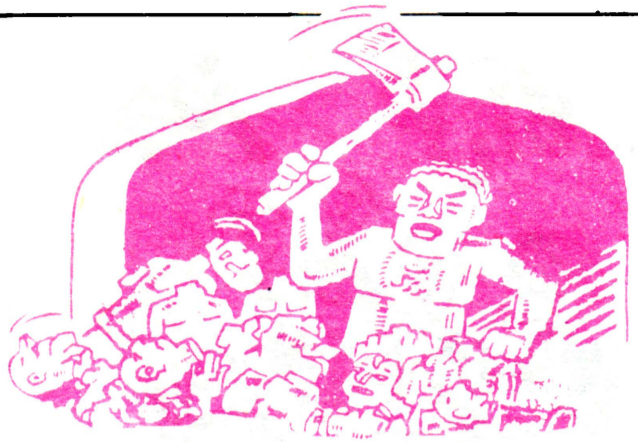
به عصر ما که سخنها ز موشک است و اتم
سخن ز قصه عصر حجر نباید گفت
سخن ز غول بیابان زو صف دیو و پری
بگفته ایم ولیکن دگر نباید گفت
گذشت دوره «فرخ لقا و شمس وزیر»
سخن ز مردم حالا مگر نباید گفت؟!
به محفلی که «گل آقا» نقل مجلس ما
دگر سخن ز عسل یا شکر نباید گفت
انر اگر انر «مرشد» است در عالم
به هر نوشته و شعری «انر» نباید گفت!

فرستنده: «ناز خاتون»
(از آمریکا)



خاورمیانه

«قسمت پنجم»



کتاب مستطاب ابراهیم

از : ابونراب جلی

چند روزی گذشت و آمد عید
 رخت، هر کس به گوشه‌ای بکشید
 شهر شد خالی از اناث و ذکور
 کوچه‌ها خالی از عبور و مرور
 نشده هیچکس به شهر، مقیم
 مانده تنها به خانه ابراهیم
 گوشه‌ای خفته دور از انتظار
 آنکه خلقی از او شده بیدار
 گوشه‌ای خفته خوابها می دید
 در جهان این ترانه می بیچید
 «بت چوبین خدا شده، بگذار
 تا که هیزم شکن شود بیدار»
 چون زهر سو سر و صدا خوابید
 پور آزر زجای خود جنبید
 تبیر بت تراشی بابا
 برگرفت و نهاد زیر عبا
 رفت یکسر به سوی بتخانه
 مخفی از چشم خویش و بیگانه
 در بتخانه را زهم وا کرد
 صحنه جالبی تماشا کرد
 بت اعظم نشسته بر کرسی
 با کمر بند و جقه و ارسی
 تاجش از زر بیست و چار عیار
 قیمتش شصت و شش هزار دلار!
 شنلی روی دوش افکنده
 کس ندانست قیمتش چنده؟
 نزد او عده‌ای بتان دگر
 زن و شوهر، برادر و خنواهر،
 پیش روی بت بزرگ، همه
 جمع چون گرد حکمران، خدمه
 هر یکی با حمایل گوهر
 هر حمایل خراج یک کشور
 شده بس خانواده خاک نشین
 تا بتی شد از این بتان تنزین
 ای بسا اشک و خون که توأم شد
 تا چنین گوهری فراهم شد
 خفت بسیار مرد و زن بی قوت
 تا به دست آمد این چنین یا قوت
 دیده‌ها شد زاشک حسرت، پر
 تا به دست آمد این جواهر و در

ادامه دارد

برج تاریخی!

تقریباً ۸۰۰ سال از عمر
 برج «پیزا» که در ایتالیا بنا
 شده است می گذرد.
 این برج هر ماه
 وضعیت ناجورتر و کج تر
 می شود ولی هنوز از پا در
 نیامده و هر جوری هست
 خودش را سرپا نگهداشته و
 از این جهت شباهت زیادی
 به کارمندان خودمان دارد،
 علی‌الخصوص در روزهای
 آخر برج!! «تودل برو»

باد!

رئیس بانک مرکزی
 اعلام کرد «سیاست
 اقتصادی آینده این بانک،
 حمایت از صنایعی است که
 کالا برای صادرات تولید
 می کنند.» با توجه به اینکه
 سیاست سایر سازمانها نیز
 رفته رفته به سمت «تولید
 برای صادرات» پیش
 می رود، لابد در آینده تنها
 چیزی که کارخانه‌های وطنی
 برای داخل تولید خواهند
 کرد باد هوا است!
 «شنگول»
 - حالا حضرتعالی
 مطمئنی که «باد هوا» زمینه
 صادراتی ندارد؟!

«مدارس شبانه روزی در کلیه مناطق صعب‌العبور احداث می شود.»

- کیهان



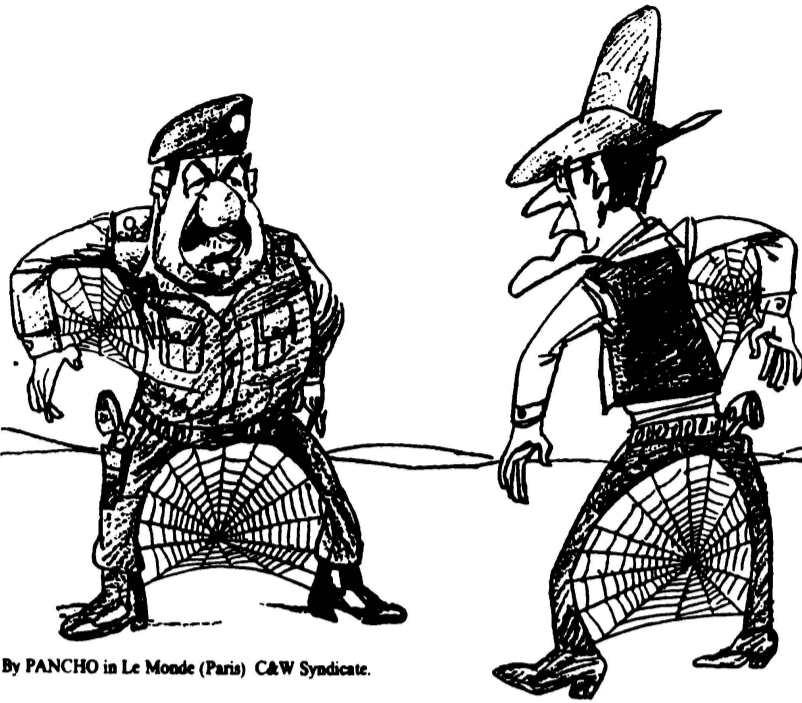
دلسوزی!

- دلم به حال اهالی لنینگراد می سوزد!
 - چرا؟
 - برای اینکه مواد غذایی در آن جا جیره‌بندی شده
 و اهالی در ازای ارائه کوبن، هر ماه می توانند تنها یک و
 نیم کیلو گوشت، نیم کیلو کره... خریداری کنند!
 - راست می گویی به جان خودم! ما دلمان به حالشان
 نسوزد، کی می سوزد؟!
 «دستپاچه»

«سهمیۀ دارویی ۶ داروخانه متخلف در تهران قطع شد.»



دنیا، از نگاه دیگران



By PANCHO in Le Monde (Paris) C&W Syndicate.

جایزه صلح نوبل!



ala.

اجلاس سران!

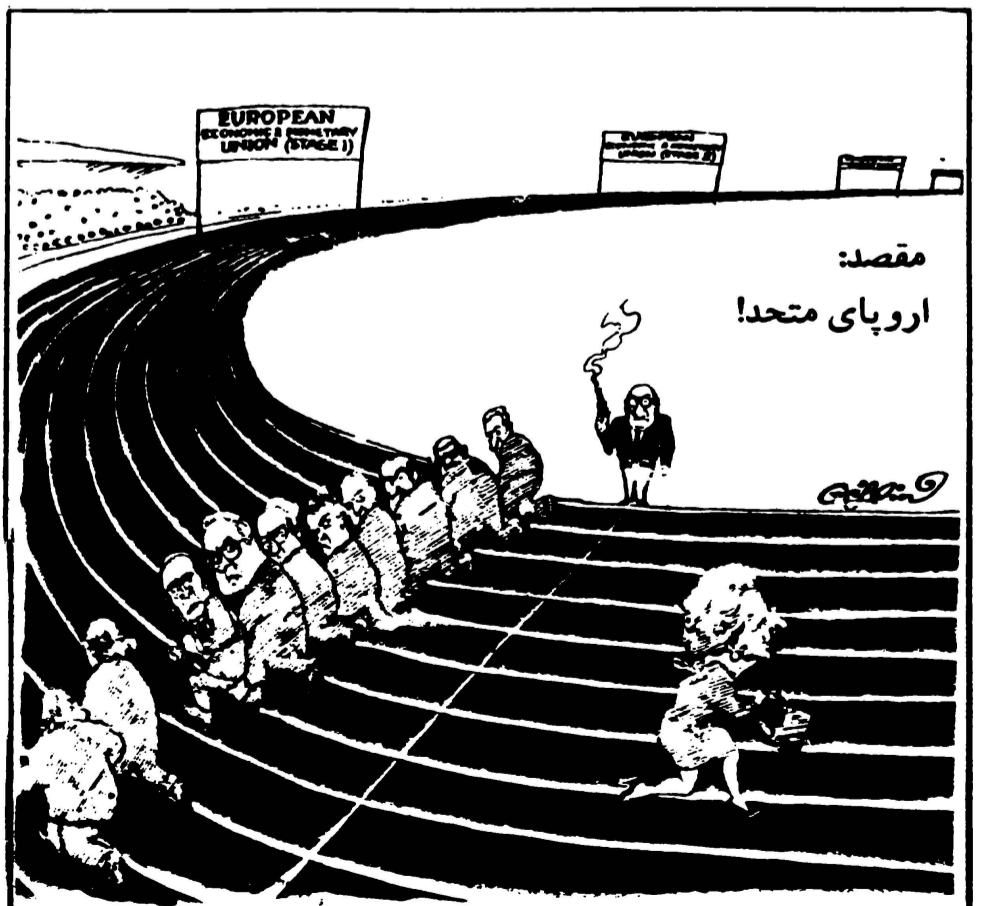


ala.

شترنج:
حرکت بعدی... کیش!



مقصد:
اروپای متحد!



ala.



«م.م. توتیا»

تهران ...!

بدا تهران و دود بی مثالش
خداوندا، عوض کن وضع و حالش
جنوب و شرق، دود و خاک دارد
ندارد غرب، فرقی با شمالش
ز «ده» هر کس بیاید سوی تهران
شود این زندگی حتماً وبالش
به صفاها بگذرد عمر عزیزش
رود بر باد، روز و ماه و سالش
بگیرد حال و احوالش اتوبوس
کنند افزوده بر درد و ملالش
خدایا کوفضای پاک و آرام؟
که می میرم من از شوق وصالش!



قابلمه!

صبح از منبزل که
می خواستم بیایم بیرون
خانم گفت: شب که
بزگشتی با خودت چند تا
قابلمه و آبکش و بادیه هم
بخر بیاور.

با تعجب گفتم: برای
چی؟!
گفت: خدا بدت را
بیامرزد که از قافله خیلی
عقبی.

گفتم: از کدام قافله؟
از قافله قابلمه؟!
گفت: نخیر... از
قافله ماهواره... همان که
قرار است برنامه تلویزیونی
پخش کند!

گفتم این موضوع چه
ربطی به بادیه و قابلمه دارد؟!
گفت: مگر یادت
رفته؟ چند سال پیش هم تب
نصب قابلمه و آبکش و بادیه
روی آنتنهای تلویزیون بالا
گرفته بود. حالا می ترسم
این بار دیر بجنبیم، قابلمه و
آبکش توی بازار نایاب شود
و سرمان بی کلاه بماند!

«خیارچمبر»

وعده مشروط

شوهر - در صورتیکه
صاحب خانه، اجاره این ماه
را به من ببخشد، سر این ماه
برایت مانتو می خرم!

زن - عجب! وعده
مدت دار می دهی، آنهم با
شرط و شرط؟
شوهر - ای

بابا... نهضت سواد آموزی با
آنهمه تشکیلات و بودجه،
اعلام کرده در صورت
تصویب مجلس، حقوق
کارکنانش را اضافه خواهد
کرد! آن وقت توبه من کارمند
يك لا قبا ایراد می گیری
که چرا وعده مشروط
می دهم؟!
«بلبل لال»

«هنر برتر از گوهر آمد پدید»

ولی نوبت ما که شدور پریدا!



شایعات هنری

«لیو تنوری»

می گویند: در يك فستیوال سینمایی که در یکی از
کشورهای خارج برگزار شد چون امسال هیچ فیلم ایرانی
شرکت نداشت در پایان به هیچ يك از فیلمهای شرکت
کننده جایزه ای تعلق نگرفت و ناگزیر تمام جایزه ها،
مجدداً به فیلمهای ایرانی شرکت کننده در سال قبل که
جایزه های آن سال را نیز برده بودند تعلق گرفت!

می گویند: تعداد بیشماری از دست اندرکاران
فرستنده های تلویزیون کشورهای خارج بعد از دیدن
قسمتهائی از سریال «آئینه عبرت» از تهیه کننده،
کارگردان، و هنرپیشگان این سریال دعوت کرده اند تا در
يك فرصت مناسب يك سریال تلویزیونی هم برای آنها
تهیه کنند تا درس عبرتی باشد برای تماشاچییانی که از
سریالهای آنان انتقاد می کنند!

می گویند: ممکن است وزارتخارج، شرکت فیلمهای
ایرانی را در فستیوالهای خارجی ممنوع اعلام کند. علت
ممنوعیت این است که چون با شرکت فیلمهای فارسی در
این فستیوالها، دیگر هیچ کشور دیگری قادر نخواهد بود
جایزه ای دریافت نماید لذا ممکن است این امر در روابط
دیپلماتیک ایران با سایر کشورها اثر منفی به جای گذارد!

می گویند: با زیاد شدن تعداد هنرپیشگان وطنی که هر
روز با نمایش يك فیلم ایرانی به تماشاچیان معرفی
می گردند، احتمال دارد تعداد هنرپیشگان از مردم عادی
زیادتر شده و بیم آن می رود با هنرپیشه شدن بقیه مردم
عادی، سینمای فارسی بدون تماشاچی بماند! در صورت
ادامه این روند، دو راه در پیش است: یا دولت تعدادی از
هنرپیشه ها را به خارج صادر کند! و یا بخش خصوصی
تعدادی تماشاچی از خارج (با ارز رقابتی) وارد نماید!

لب!

«کارگاه تولید «روزلب» نقلی شناسایی و کشف

شد.» - کیهان

- قابل توجه شاعرانی که در وصف لب ولوچه یار

شعر می سرایند!

«ق»

- و خیال هم می کنند که شاخ غول را شکسته اند!

□ تهران - بلال فروش:

«عیال بیچاره من (توضیح آنکه شغل اصلی بنده کارمندی دولت می باشد!) گاهگاه يك چیزهایی عجیب و غریب می گوید.

همین دیروز توی آشپزخانه با خودش می گفت: خونه خودمون - ماشین خودمون - فرش خودمون و...
مادر زن بنده می گوید: شما بچهام را «چیز خور» کردی، چه کنم؟»

- به مادر عیالتان عرض کن: ما کارمند دولتیم، در خانمان خوردنی کجا بود که دخترتان را چیز خور کنیم!

□ تهران - «سوزن»:

«چرا حقوق معلمها را بالا نمی برند و علت آن را بالا رفتن تورم اعلام می کنند؟ در حالیکه حقوق بعضیها تا شصت درصد بالا رفته است. ضمناً می خواستیم بپرسیم آتش شلم شوربا چطور درست می شود.»

□ مرد حسابی، با این حقوق معلمی، آتش شلم شوربا درست می کنی که چی؟ مخلفاتش گران تمام می شود. فلذا يك سؤال دیگر بفرما!

□ تهران - «جعفری»:

«در تابستان ۶۲ فروشگاه تعاونی فرهنگیان اعلام کرد که سهامداران می توانند جهت دریافت دو قلم کالای اساسی، یکی به قیمت زیر دو هزار تومان و دیگری بیشتر از آن، ثبت نام کنند. در مهرماه امسال بخشنامه‌ای صادر شد که حکایت از عرضه کالاها با ارز رقابتی می کرد.

دریافت و تحویل کالا مشروط به شرایطی بود. مهمترین آن: ارائه گواهی پزشک مبنی بر بیماری کارمند، برای دریافت ماشین لباسشویی! و واریز مبلغ ۲۴۰۰۰ تومان (آنهم علی‌الحساب) خدا از گل آقایی کم‌تان نکند، يك رهنمودی بفرما!

- رهنمود را می خواهی چه کار؟ شما يك وام بانکی می خواهی و يك آشنا در تعاونی! البته ماشین لباسشویی هم می خواهی که خوشبختانه بازار سیاهش احتمالاً در همان همسایگی تعاونی هست!

□ شهرک قدس - «حقوق بگیر»:

«فرزندم دو ماهی است که معلم شده (البته حالا که داریم نامه ایشان را چاپ می کنیم پنج ماهی شده! - شاغلام) و به من می گوید: سی سال پیش که معلم شدم، حقوقت چقدر بود؟ می گویم هفتاد دلار! بندهزاده می پرسد: حقوق من چی؟»

گل آقا جان! ما به این بندهزاده چی عرض کنیم؟

- شما بفرما که با چه ارزی محاسبه کنیم؟ دلار آزاد - صادراتی - ترجیحی - بیماری - توریستی - رقابتی - رفاقتی...؟

زیرا که خوشبختانه این روزها در اثر مساعی مسئولان امور پولی و مالی صد و چند جور ارز داریم! هر کدام از دیگری، بهتر!



□ تهران - «مجید نوشخند»:

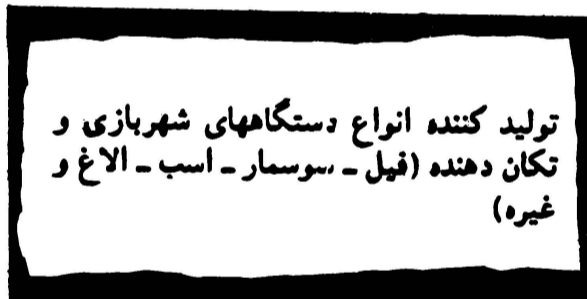
«در خیابان دولت يك تعاونی داشتیم که چندی است دانشگاه آزاد اسلامی (واحد شمال) آن را اشغال کرده و تمام اثاثیه تعاونی را به خیابان ریخته است (عین قضیه عراق و کویت!)»

شما که گل آقا باشی، چه فکر می کنی؟

- گل آقا را نمی دانیم، ولی ما که شاغلام باشیم فکر می کنیم که شما چه تعاونی بزرگی داشتید که يك دانشگاه تویش جا می گرفت و قدرش را نمی دانستید!

□ تهران «م - م»:

در راستای قرار گرفتن امر «تولید» در صدر الویت‌های اقتصادی، خاطر شریف را به آگهی زیر، مندرج در بعضی جراید مستحضر می دارد:



جسارتاً، ما را از رهنمودهای خودتان بی نصیب نفرمایید!

- آقای میم - میم!

نامه حضرتعالی را استثنائاً به عرض گل آقا رساندیم. فرمودند سؤالتان را مشخص تر مطرح فرمائید، به روی چشم، رهنمود هم می دهیم!

□ مشهد - «خانم گل»:

«همان گونه که مستحضرد سازمان هواپیمایی شش فرزند هواپیمای مسافربری از نوع فوکر ۱۰۰ خریده و در این مدت پروازهای افتتاحیه متعددی (!) انجام شده است، این پروازها از مسئولان رده بالای سازمان شروع شده و آخرین آن نیز بنا به نوشته روزنامه اطلاعات صفحه دو مورخه ۶۹/۷/۲۰ در مسیر تهران - باختران توسط مدیرعامل هواپیمایی انجام شده است.

لذا محاسبه بفرمائید که بعد از چند پرواز افتتاحیه دیگر (با محاسبه معاونین و رؤسا و سرپرستان و...) نوبت به ما مردم عادی هواپیماسوار! می رسد؟ زیاده جسارت است.»

- ما فعلاً داریم محاسبه می کنیم که این دو ماهه،

نامه‌تان در کجای آبدارخانه بوده که ما توانسته‌ایم تازه آن را چاپ کنیم؟ لابد برنامه‌ریزی سازمان هواپیمایی هم چیزی است مثل برنامه‌ریزی آبدارخانه خودمان!

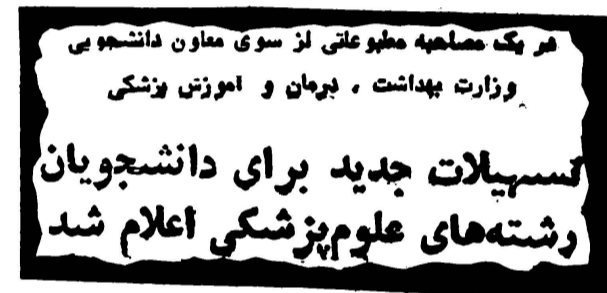
□ تهران - «نق نقو»:

«ممکن است از اولیای امور سؤال کنی که چرا ما باید خبر دریافت وام از خارج را توسط منابع بیگانه کسب کنیم؟ مثلاً به چه دلیل خبرگزاری خودمان خبر دریافت وام ۱/۸ میلیارد دلاری از فرانسه را از روزنامه «الاتحاد» چاپ امارات متحده نقل می کند و نه از طرف مقام مسئول ما؟»

- اولاً که وام نیست، اسمش يك چیز دیگر است! ثانیاً امارات متحده، همسایه ماست و در قدیم هم حال و روز همسایه را از همسایه می پرسیدند!

□ اصفهان - سعید فیضی:

«خاطر مبارك گل آقایی را به فرمایش معاون دانشجویی وزارت بهداشت و غیره...! مندرج در اطلاعات جلب می کنم:



بفرمائید دانشجویان رشته‌های غیرپزشکی چه هیزم تری به مسئولان فروخته‌اند؟»

- ما در این قبیل موارد، چیزی عرض نمی کنیم، فلذا عین عرایض‌تان را چاپ کردیم، بلکه خود آن برادران، فرمایشاتی! بفرمایند که اگر قرار است تروخشی بسوزد بی تقصیر بوده باشیم!

□ تهران - «ع - م»:

«کارمند بازنشسته آموزش و پرورش هستم و می خواهم از دست تعاونی فرهنگیان شکایت کنم، به کجا بروم شکایت؟»
- پیش خودمان! خیال کردی، این صفحه گل آقا و خوانندگان را الکی دایر کردیم؟

□ اصفهان - «حمیدی»:

«مهرماه سال ۱۳۶۸ دانشگاه صنعتی اصفهان اقدام به فروش دوچرخه جهت اساتید و دانشجویان نمود و از هر نفر مبلغ ۲۲۰۰۰ ریال دریافت کرد. اخیراً آگهی کرده‌اند: آنهایی که مایلند دوچرخه دریافت دارند ۳۰۰۰۰ ریال دیگر بپردازند و آنهایی که نمی خواهند باید چندماه صبر کنند تا بعداً پولشان پرداخت شود! حالا ما مانده‌ایم چکار کنیم؟»

- بدرجان! درس و مشقت را ول کرده‌ای چسبیده‌ای به دوچرخه که چی؟

استاد و دانشجو باید نظر بلند باشند، دو سه سال صبر کن، به شما هلیکوپتر می دهند!

ازادتمند خوانندگان کرام: «شاغلام»!

بانکه تجارت پیشرو در پرداخت سود سپرده‌های بلندمدت تا ۱۳٪ راس سه ماه



«من هم توش مانده‌ام...»
کاش «بانک تجارت» در
غزنین شعبه داشت !!

«قربان! فتح هندوستان
تمام شد! حالا
چکار کنیم؟»



پانزده کتاب، در یک کیف

از گندم تا نان، از درخت تا میز، از گل تا عسل، از سیمان تا تپل، از دریا تا نمک، از نفت خام تا بنزین، از کاکائو تا شکلات، از پنبه تا لباس، از کائوچو تا لاستیک، از گرافیت تا مداد، از سنگ آهن تا قاشق، از ماهی تا شیشه، از جنگل تا زغال سنگ، از خاک تا آجر، از هسته تا گلابی

— ببخشید آقا زاده کامپیوتر داره که این همه اطلاعاتش زیاده!؟
— نه بابایک دوره کتاب دانستی های کودکان خونده!



پانزده کتاب در یک کیف
تهیه شده در دفتر ویرایش
بهای هر جلد: ۲۰۰۰ ریال
بهای دوره پانزده جلدی
با کیف: ۳۰۰۰۰ ریال

■ مراکز فروش:
■ فروشگاه و نمایشگاه مرکزی: خیابان فردوسی، بر روی فروشگاه شهر و روستا، تلفن: ۲۱۱۰۰۰ ■ فروشگاه شماره ۲: خیابان انقلاب، نبش خیابان اردیبهشت، بازارچه کتاب ■ فروشگاه شماره ۳: خیابان انقلاب، خیابان ۱۶ آفر، جنب دبیرخانه دانشگاه تهران، غرفه های کتاب در فروشگاههای قدس

«گالیندوپل» و بقیه قضایا!

با اینکه چند هفته‌ای هست که بد و بیراه گفتن به «گالیندوپل» (مأمور حقوق بشر سازمان ملل) رواج دارد، ولی هنوز حتی یک نفر پیدا نشده به ما بگوید این نامرد فلان فلان شده چه چیزهایی علیه ما گفته است! البته سربسته شنیده‌ایم که او بر اثر بی اطلاعی! یک گزارش مفرضانه‌ای ارائه کرده است. ولی اینکه چی چی گفته، ظاهراً همه عالم و آدم خبر دارند، الا خودمان که ناسلامتی جزو رسانه‌های گروهی هم هستیم! به نظر «شاغلام» که علاوه بر سمت آبدارچیگری، در تحلیل سیاسی هم مختصر تخصصی «قطب‌المالک»

دارد، احتمالاً رسانه‌های گروهی خارجی درباره گزارش‌های «گالیندوپل» چیزهایی می‌نویسند و مسئولان ما هم با توجه به آن چیزها، جوابهایی می‌دهند، فلذا هر کس برای خودش یک برداشتهایی می‌کند که با برداشتهای دیگران، تومنی هفتصنار فرق و توفیر دارد!

البته این دفعه که گذشت، ولی اگر دفعه دیگر گذار ایشان (توضیح آنکه در خطبه نماز جمعه به گالیندوپل می‌گفتند «ایشان»!) به اینطرفها افتاد، لطفاً ما را تا حدودی در جریان بگذارند تا موقع نثار بد و بیراه، لااقل بدانیم که آن ملعون چه کرده بود!!

حد و حدود!

جناب گل آقا!
«بنده زاده» با خواندن
خبر زیر

دکتر غفوری فرد:
تا پایان سال جاری با خرید وسایل ورزشی از خارج تا حدودی کمبودهای ورزش کشور مرتفع خواهد شد. وی در پایان افزود: تا پایان سال جاری تصمیم داریم با وارد کردن وسایل ورزشی کمبودها را تا حدود زیادی رفع کنیم.

اینجور خیال کرده که امسال «تا حدودی» صاحب دوچرخه خواهد شد! و اینجانب پدر بنده زاده! از اینکه بالاخره یکی پیدا شد که فرزندم را (که حدود سه سال است قول دوچرخه از ما گرفته) تا حدودی خوشحال کند، وظیفه خود می‌دانم از ایشان تا حدودی تشکر بنمایم.

در پایان، خداوند به گل آقا که نامه‌های خوانندگان را تا حدودی چاپ می‌کند، تا حدودی عمر بدهد! «ب - بیچاره»

آگهی!

- همشهریان محترم!
نگران قطع ناگهانی «قوقولی قوقولی» خروس خود نباشید.
دستگاه کامپیوتری «قوقولی...» ژاپنی رسید.

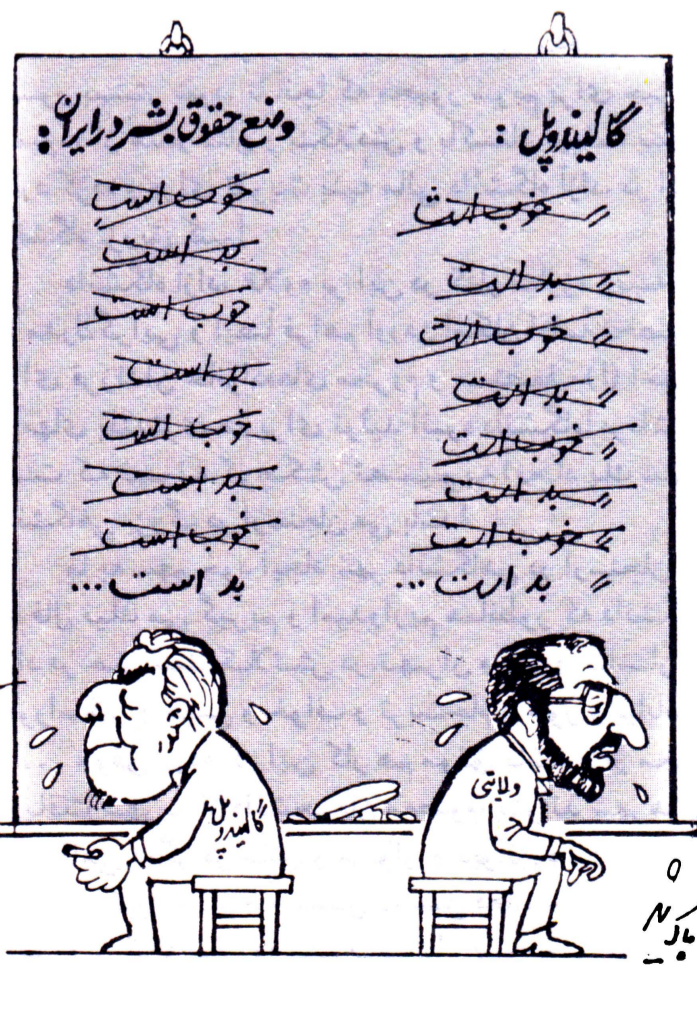
گلستان

هفته نامه طنز
سیاسی، اجتماعی، انتقادی
نشانی - تهران:
ص.پ. ۱۹۲۹۵/۲۹۲۶
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
کیومرث صابری
شماره ۹ سال اول
سه شنبه
۱۳۶۹/۹/۲۷
چاپ: ایرانچاپ

«چائی نامه» «نازک نارنجی»

بیا لطفی ای «شاغلام» عزیز
به من ده از آن چای ناب و تمیز
عطا کن مرا دیشلمه مفت مفت
در آن استکان‌های گردن کلفت
به من ده که بی چای افتاده‌ام
ز مخموری از پای افتاده‌ام
سرم می‌کند دیم دی دیم، دام ددنگ
فلک پیش چشم شده تیره رنگ
به عکس «گل آقا»، خل آقا شدم
به چای سبیلت، شل آقا شدم!
چرا چای بی بته کمیاب شد؟
چرا ناگهان چای‌ها آب شد؟
صَفش را ببین از کجا تا کجاست
دراز است و دیلاق و بی انتهاست
میان صف آن چلاق است پای
چرا شیر تو شیر شد وضع چای
مرا قوت روزانه جز چای نیست
خورم چای بین چهل تا دویست!
فلان قهوه‌چی، دکه‌اش بسته شد
که از چای و کمبود آن خسته شد
بنده «شاغلام»، مرزده چای ناب
که صبح سحر من بی‌رم ز خواب
بساط سماور فتاده زکار
نمی‌خیزد اکنون زقوری بخار
نه جوش و خروش و نه آن همه
کجا رفت آن نازنین دیشلمه
لبیم از لب استکان دور شد
فزرتم به جان تو قمصور شد!
بنده تا کنم سیر، آفاق را
کنم شارز این هیکل چاق را
چو یک استکان چای را سر کشم
به هفت آسمان چون ملک پر کشم
چرا چای از دکه‌ها وربرید؟
چرا وربرید و چرا ته کشید؟
چه کس می‌تواند جوابم دهد؟
سپس بسته‌های چای نابم دهد!

«به مناسبت کوپنی شدن چای در گیلان»



«جشنواره تئاتر کارگران به کار خود مانان داد»



سوره از: «سو سوری»

- آخ ... دستم ... ترا خدا سنگ نندازین! قول میدم دیگه روی صحنه ظاهر نشم!

خریداریم...!

«ی-و-وکیل باشی»

سال‌هایی نه چندان دور، کوچه پسکوچه‌های تهران، شاهد حضور و پذیرای مردان دوره‌گردی بود که با چند دست لباس کهنه و نیم‌درا به روی شانه‌های خود هر چند دقیقه یکبار صدای کش‌دارشان را در فضای کوچه‌ها رها می‌کردند که: آی... کت... شلوار... جلیقه... پالتو... می... خر... یم...!

چندی نگذشت که همان دوره‌گردها، دست به ابتکار تازه‌ای زدند: با چهارچرخه‌هایی پر از انواع ظروف بلور و چینی و ملامین به کوچه‌ها آمدند تا آنها را با لباسهای دست دوم معاوضه کنند! این روش ادامه داشت تا آنکه سیر صعودی قیمت‌ها به بی‌ارزش‌ترین اجناس بها داد و این سنت را ساقط کرد و چون از چند سال پیش بعضی از خانواده‌ها با فروش لوازم منزل راهی دیار فرنگ شدند، همان دوره‌گردهای «کت و شلوار» کارشان بالا گرفت و این بار با وانت‌بارهای مجهز به بلندگو، کوچه‌پسکوچه‌های شهر را پیموده، انواع وسائل منزل را بطور شلم‌شور با خریدار شدند!

حال با هم به صدای اعصاب‌خردکن این «قاراشمیش‌خر»های دوره‌گرد، در وزن و بحر و آهنگ: «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلات!» گوش می‌دهیم:

کت و شلوار و پالتو، کهنه و شیک را خریداریم

پوتین و چکمه آلمان و بلژیک را خریداریم

کمد، یخچال، قالی، میز و نیمکت، جاروی برقی

اجاق کهنه و آلات موزیک را خریداریم

گرام و ضبط صوت و چرخ گوشت و گوبلن و تابلو

کوبیس، امپرسیونیس و کلاسیک را خریداریم

بخاری، فرش ماشینی و تخت چوبی و بالش

بلور و ظرف نقره، جنس آتیک را خریداریم

پریموس، چرخ خیاطی، چراغ توری و لامپا

ظروف چینی و جنس سرامیک را خریداریم

لحاف کرسی، دوچرخه، رادیو، کولر، لباسشویی

پتو، آبیومه گیری، کاردو گزلیک را خریداریم

سماور، دیگ، سینی، جالباسی، آینه، قوری

سه پایه، سیخ، منقل پهن و باریک را خریداریم

لباس بچگانه، کیف و کفش و ژاکت و مانتو

زعتر و ادکلن، تاپودر و ماتیک را خریداریم

مسقوا و مجله، پاکت و روزنامه و دفتر

کتاب کهنه و نو، کارت تبریک را خریداریم!

گریبکس و یا تاقان و سوپاپ و دنده و فرمان

کلاچ و باطری و قالباق و لاستیک را خریداریم

به خنده رونمودم من به وانت باری و گفتم:

بگو: یکدفعه سمساری و بوتیک را خریداریم

یقین تا سال دیگر می‌روی اطراف «مهرآباد»

که: آی میراژ و موشک، فانتوم و میگرا خریداریم

(*) اگر «بوتیک» و «میگ» قافیه نشده، از ضرورت است. به گفته مرحوم

«اخوان ثالث»:

ضرورت به شمر، اینچنین کارها

بکردد و کندباز هم بارها!

مکالمه!

اولی - ۲۴۰ میلیون دلار
اجناس، با بن کارگری
توزیع خواهد شد.

دومی - مرگ بر
آمریکا!

- یک سسریال
تلویزیونی با نام «آقای دلار»
تهیه و پخش شد.

- مرگ بر آمریکا!
- بعضی از کسبه محل

کسب خود را تعطیل کرده و
سر چهارراه استانبول به
خرید و فروش دلار
مشغولند!

- مرگ بر آمریکا!
حسین آقا

دو خبر و یک

تفسیر!

خبر اول: «سه ماه از
سال تحصیلی می‌گذرد، ولی
هنوز بعضی از کتب درسی
به دست دانش‌آموزان
نرسیده است.»

خبر دوم: با
راه اندازی کارخانه‌های
جدید، تولید کاغذ کشور سه
برابر می‌شود.

تفسیر:
تا گوساله گاب شود
دل صاحبش آب شود!

«خیار چمبر»

ترانه

«عقاب»

گر اسرائیل می‌مردی، چه بودی؟
به دوزخ راه می‌بردی، چه بودی؟
همیشه می‌زند بر دیگران تیر
خودش هم تیر می‌خوردی چه بودی؟

شهر دانشگاهی!

کار تأسیس دانشگاه آزاد خوشبختانه از شهرهای
بزرگ گذشته و به قصبات و آبادی‌های دور و نزدیک نیز
رسیده است!

با ادامه این روند، انتظار می‌رود ظرفیت
دانشگاههای آزاد بزودی از تعداد کل دیپلمه‌های بیکار
کشور بیشتر شود، تا آنجا که مجبور شویم برای جبران
کمبود، از هندوستان و بنگلادش و پاکستان دیپلمه بیکار
وارد کرده و برای تقویت بنیه مالی دانشگاه آزاد، در این
دانشگاه تزریق کنیم!

دانشگاه آزاد، علاوه بر این در کنار مبارزه ریشه‌ای
با مدرک‌گرایی و ایضاً فراهم آوردن امکان ادامه تحصیل
برای فرزندان خانواده‌های محروم و مستضعف (!) اخیراً
گامهای بلندتری هم برای تولید انبوه دانشگاه! برداشته
است که نمونه کوچکش تصمیم به ایجاد یک شهر
دانشگاهی بزرگ در ارسنجان می‌باشد!

ما به سهم خود ایجاد شهر دانشگاهی در ارسنجان را
به فال نیک می‌گیریم و امیدواریم همانطور که دانشگاه
آزاد در حل مشکلاتش در تهران و قم و کاشان و
خوراسکان و طبس و خواف و تربت‌جام و خور و بیابانک
و ... موفق بوده، در این کار هم موفق باشد و از محل
دریافت شهریه از دانشجویان معصوم، بتواند شهرهای
دانشگاهی دیگر در خاش و مریوان و دیواندره و اشنویه و
علی‌آباد کتول و سرخه سمنان تشکیل دهد. حالا استادان
آنها را از کجا بیاورد، مهم نیست! مهم، همین تابلوی
دانشگاه آزاد است که به سهولت بالا می‌رود!

«زبان در قفا»

گل آقا



- داریم می رسیم به راه بندان! از بچه‌ها خوب نگهداری کن، ... دوهزار تومن به بقال سر کوچه بدهکارم، به او بده ... پنج هزار تومن به ...



- به من بیچاره کمک کنید ... ما هم يك روزی پولدار بودیم، رفتیم اسم بچمونو توی مدرسه غیرانتفاعی نوشتیم، به این روز افتادیم!!

شماره: ۶۹/۹/۱۴
تاریخ: ۶۹/۹/۱۴

بنام خدا
دست عزیز گل آقا! آتای سروش

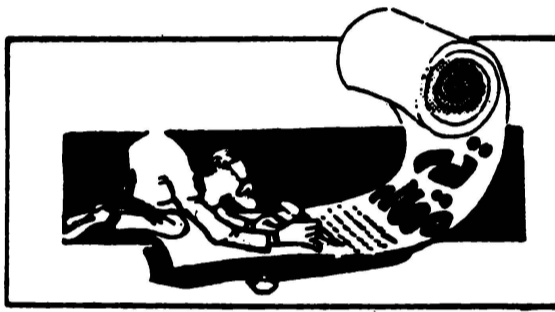
ببین خرم رسید که شما «گل آقا» را دوست داریم. هم شما را دوست داریم. من همه بچه‌های خوب را دوست دارم. به نظر من، بچه‌ها همه خوبند.

از این هفته مجله گل آقا را برایت می فرستیم. این دفعه یک بسته مدار رنگی هم برایت فرستادم که با خودت به مهد کودک ببری. وقتی شما بزرگتر شوی، اگر رزنده باشم، کتاب گل آقا را هم برایت خواهم فرستاد.

دوست تو: سروش
کلاس اولی
۶۹/۹/۱۴

تهران - صندوق پستی ۱۹۴۵۰/۲۹۴۶ تلخ ۲۲۵۲۲

خنده رو هر که نیست از ما نیست اخم در چینه گل آقا نیست



غضنفر و ابوابجمعی «گل آقا» خدمت خوانندگان مهربان و عزیز، سلام مخصوص عرض می کنند.

اما بعد:

□ «شماره اول را نداریم... تا رسیدیم شماره ۲ تمام شده بود...» کسانی، هر روز (از تهران و شهرستانها) تلفن می کنند و ما فعلاً شرمنده ایم. دلمان می خواهد که این مشکل را در آینده، اگر بتوانیم، به نحوی حل کنیم. فعلاً انجام این تقاضا برای ما مقدور نیست. اما اینکه کسانی تلفن بکنند و بگویند: «شماره پنجم را پیدا نکردم» - «شماره ۶ به دستم نرسید»... از آن حرفهاست! تقاضا داریم که مجله را سر وقت بخرید. ما تشکیلات اداری مختصری داریم و فعلاً قادر نیستیم به این نوع درخواستهای منطقی، پاسخ مثبت بدهیم. با ما یاری کنید. دست و بالمان که باز شد، مخلص شما هم هستیم.

□ پسر دو ساله‌ای بنام «سروش» با مجله «گل آقا» می خوابد! والدینش به ما گفته‌اند که تا خوابش نبرد و مجله را از دستش به آرامی خارج نکنیم، آن را به هیچکس نمی دهد.

ما به دستور «گل آقا» اسم سروش را در فهرست گیرندگان مجانی «گل آقا» ثبت کردیم و اولین بار آن را با يك جعبه مداد رنگی (در حد وسع مجله) و يك نامه به خط گل آقا برای سروش فرستادیم. اینهم نامه گل آقا به سروش

رنج اعتیاد...!

سر منشأ ذلت و تباهی
در جامعه رنج اعتیاد است
این درد کثیف خانمانسوز
از چیست که رو به ازدیاد است

ترویج قاچاق، عهد طاغوت
ترفند پلید اهرمن بود
ترياك کشیدن و هروئین
اسباب فساد مرد و زن بود

فرض است که باندهای قاچاق
معدوم شوند با صلابت
سوگند که قلع و قمع این قوم
کاری است، فراتر از عبادت

این سوی ولی چه چیز لنگ است؟
«مسئول» به چنگ چند فکر است
این است که اعتیاد و فحشا
با این که عجزه است، بکراست

از بهر خدا به فکر باشید
امروز، مسامحه روانیست
طاعون بزرگ قرن، قاچاق
آلودگی بد هوا نیست

مردم همه انتظار دارند
معتاد شود چو غنچه شاداب
بردار رود سر قاچاقچی
«مسئول»! خطاست، خرخر خواب

مشهد - «زبون دراز»

توصیه می کنیم «مجله گل آقا» را از دست بچه‌ها نگیرید. آنها به رنگ‌ها و کاریکاتورها علاقه دارند. اما این کار فایده دیگری هم دارد. کودکان شما از خردسالی با مجله‌ای آشنا می شوند که «لبخند» را تبلیغ می کند. زیباییها را می شناساند. فهم سیاسی را تقویت کرده، قوه درك مسائل اجتماعی را بالا می برد. اخلاقیات را محترم می شمارد و قدرت تشخیص نیک و بد ایجاد می کند و بد آموز نیست ... و آخرین فایده‌اش اینکه به ما امکان می دهد که تبلیغ کنیم:

مجله گل آقا

برای مردم: از ۲ ساله تا ۲۰۰ ساله!

□ حرف و سخن، زیاد است و جا، اندک. نگویند چرا «غضنفر» اینهمه پر چانگی می کند. ما سنگ صبور شمایم. شما هم سنگ صبور ما باشید!

خدا حافظ تا هفته دیگر
مخلص همه تان «غضنفر»

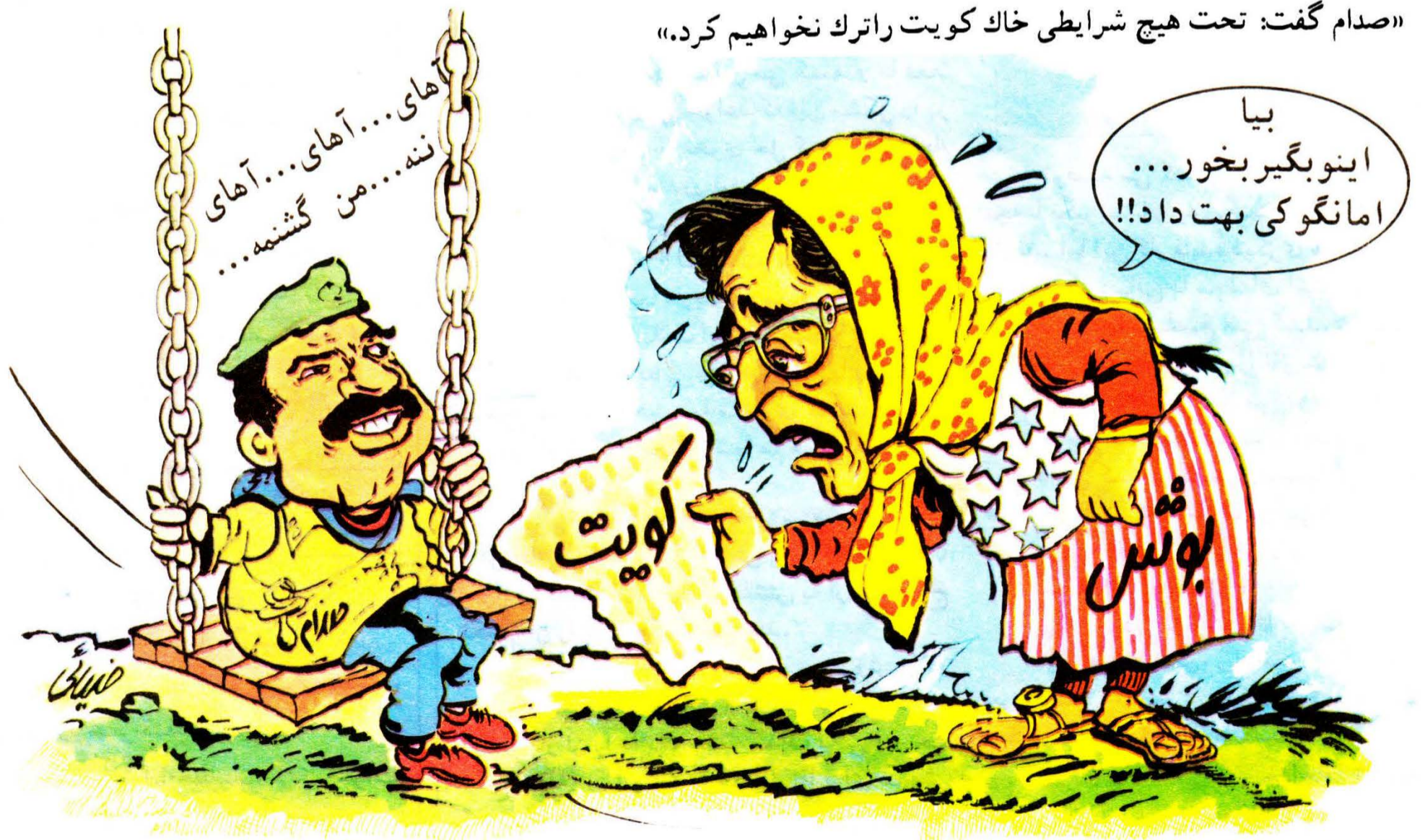
گل آقا

«کلیه داروخانه هاموظف به ارائه سرنگ به قیمت دولتی هستند.»



- این که جوالدوزه؟!
- سرنگ دولتی از این بهتر نمیشه!!

«صدام گفت: تحت هیچ شرایطی خاک کویت راترك نخواهیم کرد.»



آهای... آهای... آهای
ننه... من گشتمه...

بیا
اینو بگیر بخور...
امانگو کی بهت داد!!

صیانی